

مقدمه در کلیات حقوق

محتاج شود شخصاً از خود رفع ضرر و ظلم کند بان مراجع و محاکم متوسل گردد. باین ترتیب احقاق حق چون از دست افراد بدست جامعه یعنی نالت بیفرض می افتد مسألت آمیز میشود. پس میتوان گفت حقوق وجدان و اراده جامعه است که جای وجدان و اراده افراد را میگیرد.

پس از ذکر این مقدمه گوئیم که حقوق در سه معنی استعمال میشود.

اول - حقوق مجموع قوانین و نظامات رسمی است که حاکم بر اعمال و روابط مردم است و در صورت لزوم دولت افراد را بر رعایت آن مجبور میکند. مثلاً میگوئیم حقوق ایران یا حقوق فرانسه. حقوق را در این معنی گاهی بحقوق ذاتی تعبیر میکنند زیرا در این مورد مراد از حقوق حقوق بالذات و قطع نظر از افراد است. حقوق در این معنی همیشه بلفظ جمع استعمال میشود.

دوم - حقوق جمع حق و حق قدرت یا امتیازی است که شخص در برابر اشخاص دیگر دارد. مثلاً حق مالکیت حق ولایت. این قسم حقوق را حقوق فردی نیز میگویند. واضح است که حقوق فردی بدون کمک حقوق ذاتی نمیتواند وجود پیدا کند. زیرا تعریف و حدود حقوق فردی را حقوق ذاتی تعیین میکنند.

سوم - بالاخره حقوق بمعنی علم حقوق استعمال میشود مثلاً میگوئیم دانشکده حقوق یا کتب حقوق یا محصل حقوق.

رابطه حقوق و اخلاق - حقوق بمعنی اول کلامه از چند جهت با اخلاق شبیه و از چند جهت با آن متفاوت است و در هر حال بین آن دو پیوسته روابط بر قرار است.

باب اول - تعریف حقوق بطور کلی

تعریف حقوق و معانی مختلف آن - زندگانی اجتماعی مستلزم اینست که بین مردم روابطی وجود داشته باشد اگر این روابط بخودی خود واگذار شود و تحت نظم و قاعده در نیاید زور و اجحاف و حیله و تزویر بر روابط مردم مستولی خواهد گردید و این وضع بین آنها پیوسته جنک و جدال تولید خواهد کرد و چون مردم از جنک و جدال به تنگ آیند بفسکر چاره جوئی افتاده برای تنظیم و ترتیب روابط خود قوانین و قواعدی وضع میکنند مجموع این قواعد و قوانین را حقوق میگوئیم.

از این تعریف بخوبی استنباط میشود که قواعد حقوق مشکل و دقیق و در هم است و هر قدر جامعه توسعه پیدا کند و روابط مردم پیچیده تر شود البته بر اشکال و دقت آن افزوده خواهد گردید زیرا قواعد مزبور باید مقام هر یک از افراد را در جامعه معین و حقوق و تکالیف آنها را معلوم کند.

نباید تصور نمود که حقوق چون تکالیف و حقوق افراد را معین میکنند باید منازعات و دعاوی آنها را از میان بردارد و بین مردم موافقت و مسألت ایجاد کند. درست است که قسمتی از قوت حقوق برای جلوگیری از وقوع منازعات و دعاوی ایجاد شده و تا حدی هم این منظور را تأمین نموده است ولی بطور کلی وظیفه حقوق از میان بردن دعاوی نیست. حقوق تنها سبب میشود که منازعات و دعاوی مردم بطریق بهتری خاتمه پیدا کند یعنی مرجعی برای تطالم افراد ایجاد می نماید تا شخص زیان یا ستم دیده بجای اینکه

جهت شباهت

اولا - حقوق و اخلاق از وجدان انسان سرچشمه میگیرند و علاوه بر دو از علوم اجتماعی است .

ثانیا - منظور و مقصود حقوق و اخلاق يك امر بیش نیست و آن فراهم کردن آسایش و سعادت بشر است ولی « بگفته بنتام Bentham » اگر حقوق و اخلاق يك مرکز دارد يك محیط ندارد « یعنی بر فرض که مبداء یا مقصد حقوق و اخلاق یکی باشد قطعاً موضوع و قلمرو آنها با هم متفاوت است .

جهت افتراق

اولا - قلمرو اخلاق بر مراتب پیش از حقوق توسعه دارد زیرا اخلاق علاوه بر تکالیف نسبت بسایر مردم تکالیف شخص را نسبت بخود و خدا نیز معین میکند و حال آنکه موضوع حقوق فقط تکالیف انسان است نسبت بسایر مردم و حتی تمام تکالیف انسان نسبت بمردم هم مربوط بحقوق نیست مثلاً کمک کردن بدیگران و دستگیری بیچارگان و حق شناسی تکلیفی است که شخص نسبت بسایرین دارد و حال آنکه این امور از قلمرو حقوق خارج است زیرا این قبیل تکالیف زائیده افکار بلند و احساسات ارجمندی است که نمیشود از همه کس توقع داشت .

ثانیا - از اینجا تفاوت دوه حقوق و اخلاق معلوم میشود و آن اینکه حقوق مجموع دستورهایی عادی است که در خور فهم عامه مردم است در صورتیکه در قواعد و اصول اخلاق کار هر کس نیست زیرا این امر مستلزم وصول بمرتبه از کمال انسانی است که به آسانی بدست نمی آید .

ثالثا - اصولا حقوق ضمانت اجراء دارد یعنی اگر شخص مکلف بصرف طبع آنرا اجرا نکند بجز از طرف دولت اجرا میشود و حال آنکه ضمانت اجراء اخلاق امر معنوی یعنی وجدان یا ترس از خداست اینکه گفتیم حقوق اصولا ضمانت اجراء دارد باین علت است که رشته از حقوق که بحقوق بین الملل عمومی موسوم است ضمانت اجراء مؤثری

ندارد زیرا قوق دول قوه قاهره نیست که آنها را با اجراء حقوق مجبور کند از این جهت است که حقوق بین الملل عمومی را ناقص میدانند .

ولی این تعریف از حقوق صحیح نیست زیرا حقوق و ضمانت اجراء آن دو امر علیحده است حقوق ممکن است ضمانت اجراء نداشته و معذالك وجود داشته باشد زیرا وجود حق بسته باینست که اکثر مردم در زمان معینی بحق بودن آن ایمان داشته باشند .

با وجود این اختلافات حقوق و اخلاق با هم ارتباط دائم دارد یعنی قواعد آن دو پیوسته یکدیگر تبدیل میشود باین طریق که گاهی حقوق قواعدی را از اخلاق اقتباس میکند و در قلمرو خود وارد مینماید و بعکس گاهی حقوق موجب ایجاد اخلاق و عادات تازه میگردد و از اینرو حقوق ممکن است مفید یا مضر به اخلاق واقع شود .

حقوق فطری و حقوق موضوعه - تعریف حقوق موضوعه همان تعریفی است که بطور کلی از حقوق نمودیم و در آن اختلافی نیست و حال آنکه علمای حقوق در تعریف حقوق فطری متفق نیستند . بهقیده علمای قرن هیجدهم میلادی قواعد و اصول عام و تغییر ناپذیری در عالم وجود دارد که بر تمام قوانین موضوعه مقدم بوده و مجموع آن قواعد حقوق عام و تغییر ناپذیری را تشکیل میدهد که حقوق فطری نام دارد . حقوق فطری سرچشمه و سرمنشأ حقوق موضوعه است باین معنی که حقوق موضوعه در هر کشوری باید سعی کند هر چه بیشتر بان نزدیک شود و قواعد حقوق فطری را داخل در حقوق موضوعه کند زیرا هر قدر حقوق موضوعه بحقوق فطری شبیه تر شود کاملتر میگردد .

این فکر اکاملا با عقاید و آراء حکماء و نویسندگان قرن هیجدهم میلادی مطابقت دارد و دانشمندان مزبور در اغلب مظاهر اجتماعی فاسد بوجود نظام فطری بودند .